• سرمقـــاله

بسم الله الرحمن الرحیم

۱. هر انسانی در هر جای زمین و در هر مرحلهٔ زمان، به فطرت خود در می‌یابد که فراتر از "خور و خواب و خشم و شهوت"، علقه‌هایی دارد که رنگ جاودانگی به حیات او بزند و او را از روزمرّگی برهاند. این علقه‌ها، ریشه‌هایی است که قلب انسان با باورهای جدّی خود دارد.

۲. باورها، سرمایه‌های اصلی زندگی انسان‌اند که برای آنها زندگی و تلاش می‌کند. انسان از آرامش و رفاه خود می‌کاهد تا برای اندوختن مال و ثروت بکوشد، آنگاه همان ذخائر مادّی را پای معنویّتی می‌ریزد که شاکلهٔ آن را باورهایش سامان داده است. یعنی اینکه باورها، نتیجهٔ نتیجهٔ تلاشهای مستمرّ انسان است.

۳. باور، مترادف "عقیده" است. عقیده، از "عقد" به معنای گره مشتق شده است؛ یعنی آنچه قلب انسان به آن گره خورده است. قلب، در جایگاه سلطه بر اعضا و جوارح انسان نشسته و به آنها فرمان می‌راند. بدین روی ثمرهٔ تلاش اعضای بدن را در اختیار خود می‌گیرد، بلکه پیش از شروع هر کار، برای آنها برنامه می‌ریزد.

۴. با این توضیح روشن می‌شود که باور، باید یار راه باشد نه بار سنگین بر او. البته در مراحل آغازین به عنوان راهگشا پیش می‌آید، اما در گذر زمان، انسان بدان خو می‌گیرد و باور، قید و بند بر دست و پایش می‌شود. تعصب‌های ناروا رخ می‌نماید و عقل را کنار می‌زند و فرد باورمند را در پنجهٔ اسارت خود می‌فشارد.

۵. بی پایه نیست اگر بگوییم که دست کم بخشی از جنگ‌های مردم در طول زمان

ـ اگر نگوییم تمام آنها ـ ریشه در باورها یا شبه باورها دارد. عاملی که باید خون و جان مردم را در مسیر تعقل به کار می‌گرفت، دریغا که ابتدا عقل یعنی حیات معنوی آدمیان را شکست داد و آنگاه حیات مادّی آنها را هدف گرفت. تاریخ جنگ‌ها ـ که شوربختانه بخش عمدهٔ تاریخ بشر است ـ شواهد عدیده بر این مدّعا دارد. و این افراط در باورگرایی است.

۶. از همین مدخل، برخی از مصلحان و اندیشمندان، به ورطهٔ تفریط افتادند و راهکارِ گریز از این جدال‌ها را در پاک کردن صورت مسأله یافتند. آنان خواستند انسان را، به تعبیر خود، از اسارت عقیده رها کنند. بدین منظور، از ضرورت تعامل انسانی سوء استفاده کردند و با افراط در آن، عقیده‌مندی را با تعصب کور، مترادف دانستند و آن را مانعی بزرگ در راه تعامل پنداشتند. بر این اساس حذف باورمندی از زندگی انسان را پیشنهاد کردند و "خوش بودن لحظه ای" را به جای آن نشاندند؛ بدون توجه به اینکه این خود یک باور یا شبه باور است!

۷. اگر آنان به جای این راهکار شتابزده مسیر تعقل را می‌پیمودند و با چراغ روشن عقل، به آسیب‌شناسی باورها و شبه باورهای رایج روی می‌آوردند، چنان پیشنهاد بنیان افکن به حالت خوشنما دل از اندیشوران نمی‌ربود. به هر حال، نباید از یاد برد که هر جا پای گوهری در میان می‌آید، بدلی‌ها رخ می‌نمایند. طبعاً راهکار رهایی از بدلی‌ها، حذف گوهرها نیست؛ بلکه شناخت اصل از بدل است.

۸. بدین جهت، موضوع اصلی "باورشناخت" محور این سلسله مقالات قرار گرفت، یعنی محک زدن باورها. طبعاً نخستین سؤال در بارهٔ خود محک خواهد بود. کوته کنم کلام؛ چه محکی بهتر از عقل؟ همان ذخیرهٔ الهی که خداوند در نهاد همه مردم به ودیعت سپرده و از آنها خواسته رفتارهای خود را بر اساس آموزه‌های او سامان دهند.

۹. آموزه‌های وحیانی، عقل را "حجت خدا بر آدمیان" می‌دانند. آیات قرآن و احادیث معتبر شیعی بر این مهم پای می‌فشارند. آغاز مهمترین کتاب حدیث شیعی (الکافی) ـ و به تبع آن دو مجموعه حدیثی مهم؛ الوافی فیض کاشانی و بحار الانوار علامه مجلسی ـ با

فصل مرتبط با عقل، اولویت عقل نسبت به دیگر شاخص‌های دینی و محورهای زندگی شیعی را نشان می‌دهد. اما پیروان عقیدهٔ شیعی تا کنون چه اندازه به این سرمایهٔ مهم خردمداری که در اختیار دارند، توجه جدی نشان داده‌اند؟ این همان پرسش کلیدی ما است که در ورای این مقالات مطرح می‌کنیم. و: سخن را روی با صاحب دلان است.

۱۰. عقل، حجت باطنهٔ خدا است در کنار پیامبران و جانشینان راستین آنان. در احادیث معتبر خاندان نور، بارها دیده ایم که رسول خدا و امامان معصوم علیهم‌السلام، حتی در برابر برخی از پیروان خود که اطاعت و تبعیت از آن گرامیان را وظیفهٔ شرعی خود می‌دانستند، سخنان خود را به مبانی و برهانهای عقلی مستند می‌کردند. بدین سان دامنهٔ مخاطبان خود را گسترش می‌دادند و کلام خود را به گوش جانِ دیگر مخاطبان، در جای جای زمین و مراحل مختلف زمان، می‌رساندند. آیا از این شیوهٔ دعوت درس آموخته ایم؟

۱۱. فایدهٔ رویکرد باورشناختی منحصر به دگراندیشان نیست. بلکه متدینان به هر دین باید بطور مستمرّ عقاید خود را به محضر عقل عرضه کنند. در این عرضهٔ عالمانه، افزوده‌های ناروا که در طول زمان به سبب انگیزه‌های متنوع به دینشان افزوده شده است، شناسایی می‌شود، سره از ناسره جدا می‌شود و راه صحیح از غلط روشن می‌گردد.

۱۲. این اقدام ضروری در بررسی آیین خدایی تشیع، می‌تواند و باید بر مدار همراهیِ عقل سلیم و نقل معتبر سامان گیرد. یکی از نتایج همراهیِ همارهٔ عقل و وحی، آن است که توجه به نصوص وحیانی درهایی بر روی عقل می‌گشاید و حجابها را از روی آن می‌زداید. بدین روی بهره‌گیری از متون وحیانی شیعی، نه تنها کاری ضد عقل نیست، بلکه عین عقل گرایی است.

۱۳. در این مجال مختصر، فرصت بررسی معنای عقل و معنای وحی بر مبنای ادیان و مکاتب دیگر نیست که چگونه آن معناها به مبناهای ویژه‌ای رسید و شبههٔ تضادّ عقل و وحی پیش آمد. پس تعمیم آن رابطهٔ غلط به مبنای صحیحی که در تشیع مطرح است، بسیار ناروا و خلاف روش علمی است.

۱۴. نیز فرصت جداسازی تعصب حق از باطل در این مجال کوتاه نیست. سخن در

این است که تعصب، دارویی است که اگر در جای خود به کار گرفته نشود، خود به دردی درمان ناپذیر بدل می‌شود و از ویژگی شفابخشی باز می‌مانَد. آسیب‌شناسی تعصب بر عقیده، خود مبحثی مهم و کلیدی است که این مقال را مجالی دیگر باید.

۱۵. اینک در این روز و روزگار، به حکم عقل و نقل، باید سر بر آستان امامی بساییم که با توجه قلبی و خالص به حضرتش، حتی در زمان غیبت، هم به نقل معتمَد و هم به عقل سلیم می‌توان دست یافت. این دستاوردها در زمان ظهور، در سطح گسترده به دست انسان می‌رسد. عقل، با عنایت حضرتش شکوفاتر از همیشه مشعلی پیش پای مردم می‌نهد. منابع نقلی نیز به دست گره گشای آن حجت والای الهی، از آلودگی‌های بشری رها می‌شوند، چه در مرحلهٔ روایت (متن) آن منابع یا در مرحلهٔ درایت (تفسیر) آنها.

این روز روشن را که فردای سپیدی در پایان شب تیرهٔ یلدایی تاریخ بشر است، خاضعانه از خدای تعالی امید می‌بریم.